

Two articles from Tony Cliff

دو مقاله از تونی کلایف

Roots of Israel's violence

The Jews, Israel and the Holocaust

ریشه‌های خشونت اسرائیل و هولوکاست

ترجمه‌های خشونت اسرائیل

نرگس نسیمی

آرش دوست‌بسین



## دو مقاله از تونی کلیف

خوشونت اسرائیل در کجا ریشه دارد؟ یهودیان، اسرائیل و هولوکاست.  
برگردان از ترجمه آلمانی و تطبیق با متن انگلیسی

ترگس نسیمی، آرش دوست حسین

تونی کلیف تولد ۱۹۱۷- مرگ ۲۰۰۰ (ایگابیل گلوکشتاین\*) نظریه پرداز و مبارز مارکسیست در فلسطین که در خانواده ای صهیونیست متولد شد. خانواده کلیف صهیونیست‌هایی متعصب بودند. پدر و مادر او به عنوان دو تن از پیشگامان صهیونیسم در سال ۱۹۰۲ از بخش روسی لهستان به فلسطین مهاجرت کرده بودند. دوستان خانوادگی آنها از رهبران صهیونیست بودند که بعدها همه از سران حکومت اسرائیل شدند: شایم وایتزمن، اولین رییس جمهور اسرائیل، موشه شاروت، که بعدها وزیر خارجه شد؛ دکتر هیلل پوفه از رهبران نهضت صهیونیستی شوهر عمه او بود. خود کلیف میگوید که "خانواده م در هسته مرکزی جامعه صهیونیستی قرار گرفته بود." چند تن از اعضای خانواده او نیز جان خود را در جریان هولوکاست از دست دادند. به خاطر وجود چنین زمینه هایی گذار کلیف نوجوان از یک صهیونیست ارتدوکس به یک صهیونیست طرفدار حقوق فلسطینیان و نهایتاً گسست کامل از صهیونیسم و مارکسیست شدنش چندین سال طول کشید. کلیف به همراه جمعی از اعضای جوان این جریان که از آن ناامید شده بودند خود را تروتسکیست نامیدند و پس از مدتی فعالیت به عنوان فراکسیونی در این جریان، در سال ۱۹۴۸ از آن جدا شدند. کلیف در سالهای دهه ۵۰ میلادی درگیر تلاش برای بنیان نهادن یک سازمان تروتسکیستی در فلسطین بود.

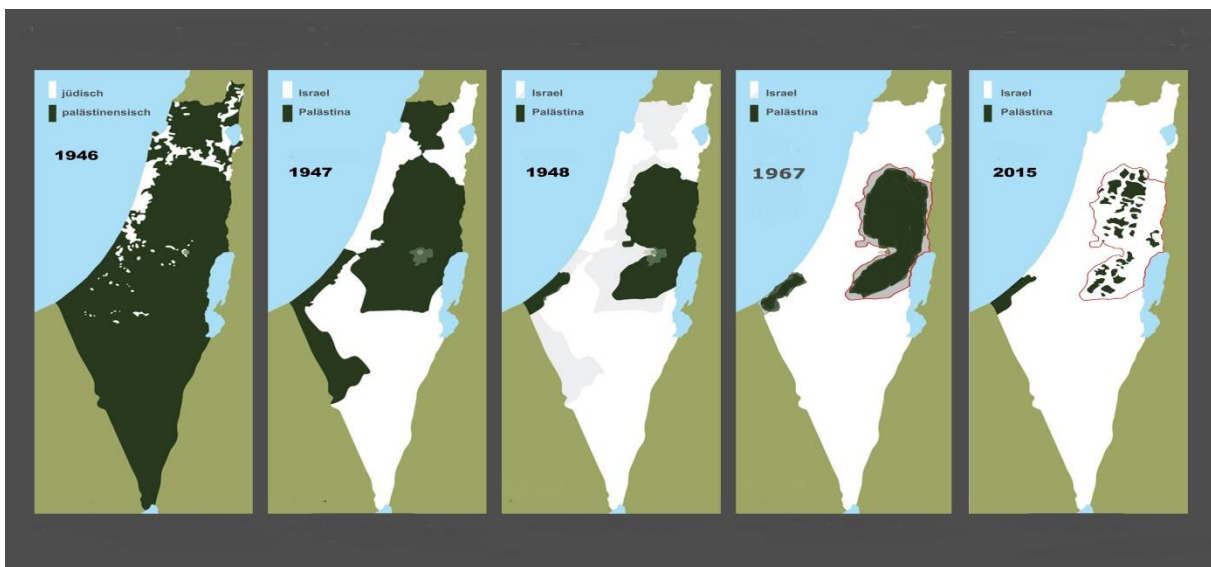
کلیف از سه زبان استفاده میکرد: برای کارگران یهودی به زبان عبری مینوشت و نوشته هایش را با نام ی.تسور امضا میکرد. در مقالات عبری برای کارگران عرب از نام مستعار یوسف الصخری استفاده میکرد و مقاله های انگلیسی اش را با نام ل.راک منتشر مینمود. همه این نام های مستعار در این زبانها به معنای "صخره" یا "سنگ" بودند. همان طور که نام مستعار بعدیش یعنی "کلیف" که به نام همیشگی اش تبدیل شد، در انگلیسی به معنای "صخره" است. کلیف یک زندگی انقلابی حرفه ای را انتخاب کرده بود و در نهایت تنگدستی و شرایط طاقت فرسا زندگی، به شکل شبانه روزی به فعالیت سیاسی میپرداخت.

بقیه اعضای گروه نیز شرایط مشابهی داشتند. در چنین شرایطی آنها وظایف انترناسیونالیستی خود را فراموش نمیکردند. اعضای گروه مزد یک روز کارشان را در هفته برای کمک به رفقای ایتالیایی شان اختصاص میدادند که به قیمت گرسنه ماندن خودشان تمام میشد. این گروه با چنین شرایطی، دو مجله به دو زبان مختلف عبری و عربی انتشار میداد. جزوه هایی نیز به زبان انگلیسی برای سربازان انگلیسی مستقر در فلسطین منتشر میساخت. علاوه بر اینها گروه تحت حمله صهیونیستها و نیز تعقیب پلیس قرار داشت. چکیده نظرات و تالیفات کلیف و بقیه اعضای گروه این بود که: کارگران عرب میبایست بر علیه صهیونیسم و امپریالیسم مبارزه کنند و پیوندشان را با رهبری ارتجاعی اعراب بگسلند. کلیف تحلیلهایی در رابطه با مسائل فلسطین برای نشریه تروتسکیست آمریکایی "بین الملل جدید" نوشت که تحت عنوان سیاست بریتانیا در فلسطین منازعه اعراب و یهودیان و سیاست طبقاتی در فلسطین منتشر شدند. با چنین زمینه ای، کلیف دو سال را صرف مطالعه در رابطه با مسائل خاورمیانه و یادداشت برداری و جمع آوری مستندات کرد. دست نوشته ها به بررسی و تحلیل ساختارهای اقتصادی کشورهای خاورمیانه، نیروهای سیاسی و اجتماعی درگیر در این منطقه، نقش امپریالیسم، جنبشهای ملی و جنبشهای کارگری نمود. کشورهایی که در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفتند، شامل مصر، فلسطین، سوریه، لبنان و عراق میشد. کلیف دست نوشته را به زبان عبری نوشت. همسرش شانی نیز آن را به انگلیسی ترجمه کرد.

\* به دلیل گسست از صهیونیسم و نفرت از والدین نژاد پرست خود و همچنین نام "ایگابیل" معنی تاریخی - عبری عرب ستیز دارد، در ابتدای جوانی نام خود را به ایگل به معنی عقاب و سپس با تغییر کامل نام خانودگی، خودش را "تونی کلیف" نامید.

این ترجمه در هفتمین سال مقاومت در برابر اشغال کلونیالیستی و امپریالیستی فلسطین توسط رژیم فاشیستی و صهیونیستی اسرائیل، تقدیم میشود به همه کسانی که فلسطین برای آنها اسم رمز مقاومت است.

زنده باد مقاومت و سوسیالیسم



## خشونت اسرائیل در کجا ریشه دارد ؟

Originally from the British Socialist Worker website. Originally from the British Socialist Worker website.  
Tony Cliff, From Zionism to Genocide, Socialist Worker, No. 790, 3 July 1982.

### Roots of Israel's violence

### Worin wurzelt Israels Gewalttätigkeit ?

وقتی که من به تجربیات خودم در فلسطین نگاه میکنم ، میتوانم آغازهای کوچک وحشت امروز را تشخیص دهم. صهیونیسم با جدایی یهودی و اعتقاد به یک دولت - سرزمین یهودی ، خشونت دولتی را افزایش داد. والدین من از پیشگامان صهیونیسم بودند. آنها سال ۱۹۰۲ از روسیه به فلسطین آمدند تا به یک اجتماع صهیونیستی که تنها چند هزار نفر بودند بپیوندند.

من یک صهیونیست رشد کردم، اما صهیونیسم هنوز شکل پلید خود را که ما امروز میشناسیم نداشت. همیشه یک شکاف اساسی بین صهیونیسم و اعراب وجود داشت. همان شکافی که صهیونیستها را از انسانهای دیگر در کشورهای مبداء آنها جدا میکرد.

این واضح تر میشود وقتی که ما به روسیه در قرن ۱۹ نگاه میکنیم. در سال ۱۸۹۱ تزار الکساندر دوم به قتل رسید. در سال بعد راستهای افراطی روس یک نسل کشی علیه یهودیان سازماندهی کردند: آنها میگفتند: "یک یهودی را بکش و روسیه را نجات بده". سوسیالیستها با یک فراخوان برای اتحاد در مبارزه با تزارسیم و راستها به آنها جواب دادند. اما یک جواب دوم هم وجود داشت: صهیونیسم. صهیونیستها مستدل میکردند که: "یهودیان نمیتوانند به هیچ کس دیگری غیر از خودشان اعتماد کنند". و اولین یهودیان روس، روسیه را به مقصد فلسطین ترک کردند. هر نسل کشی بعدی هر دو عکس العمل را تولید میکرد. عده ای به جنبش انقلابی پیوستند ، عده ای دیگر جدایی را انتخاب کردند.

از زمانی که صهیونیستها به فلسطین آمدند همچنان بر جدایی خود پافشاری کردند. صهیونیستها سرزمین عربی را بدست گرفتند، در جایی که آنها اغلب مزرعه داران را فراری میدادند. و صهیونیستها بصورت سیستماتیک هزاران تن از بیکاران عرب را مورد تبعیض قرار میدادند. اگرچه اعراب حداقل ۸۰٪ درصد جمعیت را تشکیل میدادند، حتی یکی از آنها در مدرسه من وجود نداشت.

والدین من صهیونیستهای رادیکالی بودند. اینطور پدرم نظرش را به من اظهار داشت: "یک عرب را فقط میتوان از میان شیار مگسک یک تفنگ به صورتش نگاه کرد". من هیچ وقت زیر یک سقف با یک عرب زندگی نکردم. صهیونیستها سندیکای خودشان را سازماندهی کردند. هیستادروت ، که دو صندوق سیاسی را تشکیل داد: یکی برای "دفاع از کار عبری" تاسیس شد، دیگری برای "دفاع از تولیدات عبری". از این صندوق "اعتصاب کالایی" تامین مالی شد تا استخدام شدن اعراب در شرکتهای یهودی متوقف شود و تولیدات عربی از بازارهای یهودی دور نگاه داشته شود. شرکتهای صهیونیستی اساساً نیازی به دست زدن توسط هیستادروت نداشتند.

در سال ۱۹۴۴ ما در نزدیکی بازار تل آویو زندگی میکردیم. صبح یک روز همسرم یک مرد جوان را دید که سر صحبت را با تمام زنان در بازار باز کرد. و تعدادی را در آرمش رها کرد، و روی سبزیجات دیگران پارافین ریخت و تخم مرغها را شکست. همسرم که به تازگی از جنوب آفریقا آمده بود نمیتوانست آنرا باور کند او با التهاب پرسید: چه اتفاقی در اینجا می افتد؟ این خیلی ساده بود: این مرد امتحان میکرد که آیا کالاها عبری بودند یا عربی و تولیدات عربی را تخریب میکرد. این پیشروی هنوز در مرحله پایینی خود را حرکت میداد ، و تعدادی از صهیونیستها همچنان مثل چپها صحبت میکردند. انتشارات صهیونیستی برای مثال لنین و تروتسکی چاپ میکردند.

اما تضاد آشتی ناپذیر با اعراب همچنان قطعی باقی بود. هیچ عربی هیچ وقت نتوانست عضو جنبش کبیوتص\* با زراعت جمعی "سوسیالیستی" اش شود. اکثریت زمین تحت مالکیت یهودی به صندوق ملی یهود تعلق داشت، که اساسنامه آنها اجازه دادن به اعراب را ممنوع کرده بود. به این معنی که جمعیت عربی اصلی میباید از کل منطقه رانده شوند. زمانیکه من در ۱۹۴۶ فلسطین را ترک کردم، تل آویو شهری با ۳۰۰,۰۰۰ جمعیت، حتی یک ساکن عرب نداشت. تصور کنید ما در ناتینگهام وارد میشویم شهری در حدود بزرگی تل آویو و حتی یک انگلیسی در آن پیدا نکنیم. به طور واضح دشمنی صهیونیستها با اعراب وجود داشت. صهیونیستها یک اقلیتی که به مسیر اکثریت اعتقاد نداشت حمایت نیاز داشتند و به این علت همیشه در جستجوی کمک قدرتهای امپریالیستی بودند که فلسطین را در کنترل داشتند و آغاز آن ترجیحاً محسوس نبود: رهبران صهیونیستی مکرراً به حاکمان آلمان شرح میدادند که این در منفعت آنان است اگر صهیونیسم در فلسطین رونق گیرد.

زمانیکه بریتانیای کبیر در سال ۱۹۱۷ فلسطین را اشغال کرد، رهبران صهیونیستی به بالفور وزیر خارجه محافظه کار آنها نوشتند و به او توضیح دادند یک حضور صهیونیستی قوی در فلسطین به نفع بریتانیای کبیر میشود. در حین جنگ جهانی دوم زمانیکه واضح گشت که ایالات متحده آمریکا قدرت امپریالیستی اصلی میشود، بویژه در خاورمیانه، رهبران صهیونیستی به سمت واشنگتن تغییر جهت دادند.

صهیونیستها اگرچه احتمالاً خریده نشدند ، ولی همیشه با کمال میل اجازه شدند. منطق جداسازی صهیونیستی از خلق غیر یهودی چه در روسیه چه در لهستان و فلسطین منجر به وابستگی به امپریالیسم شد. عروج ناسیونال سوسیالیسم آنرا به طور قطعی همراهی کرد. سرمایه بزرگ آلمانی از هیتلر حمایت کرد نه از ترس یهودیان بلکه از ترس طبقه کارگر آلمانی. هم یهودیان و هم طبقه کارگر آلمان قربانیان هیتلر بودند.

بالاترین وظیفه برای سوسیالیستهای انقلابی میبایستی این میبود که مبارزه طبقه کارگر علیه نازیها را سازماندهی میکردند. صهیونیستها تمایل برای این مقصود نداشتند. آنها میگفتند: "یهودیان قربانیان هیتلر هستند" و اتهام میزدند که همه آلمانیها دشمنان یهودیان هستند.

زمانیکه کارگران آلمانی در سال ۱۹۳۳ بدون مقاومت توسط هیتلر شکست داده شدند، صهیونیسم بی اندازه قدرتمند شد. وقتی یک

جنبش شتاب خاصی میگیرد نمیتوان آنرا بیش از گذشته متوقف کرد، مگر بوسیله یک جنبش جدید که خیلی بزرگتر از آن باشد. وقتی که یهودیان به آلمانها نمیتوانستند اعتماد کنند، پس طبیعتاً تنها راه حل به نظر رسیده یک دولت قدرتمند صهیونیستی بود. در فلسطین در عین حال تجاوزات تهوع آور صهیونیستی همواره بیشتر میشد. در سال ۱۹۴۸ حکومت اسرائیل بر اساس یک لشکرکشی تروریستی تاسیس خود را اعلام کرد. که بواسطه آن هزاران فلسطینی از خانه های خود رانده شدند. تولد این حکومت بوسیله یک نسل کشی "محدود شده" از ۲۴۰ انسان عادی در شرق دیربایسین به اجرا درآمد. مردان، زنان و کودکان قتل عام شدند، عده ای هم زنده در چاه های آب دهکده پرتاب شدند. آنجا مکانی بود که من خیلی خوب میشناختم، فقط چند کیلومتر با محل زندگی من فاصله داشت. اعراب تنها کسانی نبودند که از آن به بعد برای آن [م.دیربایسین] مجبور به پرداخت گمرک بودند. جستجوی مداوم اسرائیل برای متحد پیدا کردن توانست بطور فزاینده به متحجرترین رژیم با تسلیحات نظامی در جهان منجر شود.

موشه دایان وزیر دفاع اسرائیل در سال ۱۹۶۶ دوماه در ویتنام جنوبی به سر برد و به دولت دست نشانده آمریکایی مشاوره میداد. اسرائیل به شیلی تحت حاکمیت دیکتاتور پینوشه اسلحه ارسال میکرد، رژیم نژاد پرست یان اسمیت در رودزیا (زیمباوه امروزی) و همه کشورهای دیگر که جیمی کارتر رییس جمهور آمریکا به دلیل نقض حقوق بشر علیه آنها تحریم تسلیحاتی وضع کرده بود، اسلحه ارسال میکرد.

سرویس اطلاعاتی اسرائیل به شاه ایران مشاوره میداد، در حین اینکه دانشمندان شاه به همراه دولت آپارتاید آفریقای جنوبی تسلیحات اتمی را گسترش میداد. عده ای امروز تأکید دارند که ستمدین همیشه به ترقی منجر میشود. یهودیان بطرز وحشتناکی تحت ستم بودند، اما هیچ گارانتی برای آن وجود نداشت که آنها مترقی ویا انقلابی شوند. در عوض ستم منجر به همراه شدن ناتوانی در برابر ارتجاع شد. از آنجا که هسته صهیونیسم گسستن از همه نیروهای پیشرو معنی میداد، از نیروهای انقلابی در روسیه گرفته تا نیروهای ضد امپریالیستی در خاورمیانه، این نتیجه از پیش تعیین شده بود.

اکنون اسرائیل با فالانژیستهای مسیحی در لبنان، یک سازمان فاشیستی علنی، باهم کار میکنند. این مرا غافلگیر نکرد. من همچنین میتوانم به خاطر آورم زمانیکه در ۱۹۳۰ اعضای ایرگون\*\*، سازمان منآخه بگین که نخست وزیر امروزی اسرائیل است، سلام هیتلری نشان میدادند و لباس قهوه ای میپوشیدند.

در سال ۱۹۳۵ نمیتوانستم تصور کنم که صهیونیستها مردم عادی را بکشند آنها اعراب را مورد تبعیض قرار میدادند، نه بیشتر. اما در دنیای دشوار امروز هر شکافی گسترده تر و عمیق تر میشود و شکاف گسستن یهودیان منجر به این وحشتی میشود که ما آنرا در لبنان دیدیم\*\*\*. این وحشیگری در منطق صهیونیسم قرار دارد. من از این میترسم که ما خیلی بدتر از این از یهودیان بتوانیم انتظار داشته باشیم.

### کارگران یک راه حل برای ارانه دارند.

یک تنه طبقه کارگر عرب در خاورمیانه دسترسی به اقتداری دارد که مانع صهیونیسم شود و امپریالیسم را شکست دهد. دولتهای موجود قادر به انجام آن نیستند.

به علت منافع نفتی، پادشاهی جنوب یک مرید بی قید و شرط ایالات متحده آمریکا است.

رژیم اسد در سوریه بی ثبات و فاسد است و وابسته به چکیده اعانه سعودیها. در حین اینکه رژیم مصر خود را روی شانه میلیونها کارگر و دهقان فقیر سر پا نگاه میدارد. میلیونها کارگر در مناطق فقیر زندگی میکنند و میلیونها دهقان از بدترین مصیبتها رنج میبرند، چراکه آنها حتی یک بار دسترسی به آب تمیز یا لوله کشی ندارند.

این رژیمها هیچ کاری نمیتوانند انجام دهند و نمیتوانند با هیچ کس مبارزه کنند، چه برسد به مبارزه با صهیونیسم و امپریالیسم.

سازمان آزادی بخش فلسطین ( PLO ) به پول سعودیها وابسته است، و زنده ماندن فیزیکی آنها به سوریه وابسته است. تمام شجاعت چریکهای PLO ، نمیتواند هیچ راهی برای خروج از این بن بست بیابد.

کارگران عربی کلید این بن بست هستند. طبقه کارگر مصر به تنهایی به بزرگی طبقه کارگر روسیه در ۱۹۱۷ است. این کارگران قدرت تغییر خاورمیانه را در اختیار دارند.

### یادداشت ترجمه :

\* نوعی «دهکده اشتراکی» است که ریشه در صهیونیسم و سوسیالیسم دارد. در کیبوتص، همه کار می‌کند و همه از درآمد عمومی استفاده می‌کند. همه چیز کیبوتص، مال همه اهالی آن جامعه است و در عین حال، مال هیچ یک از آنان نیست. در کیبوتص «مالکیت خصوصی» وجود ندارد و مالکیت تنها «اشتراکی» است.

البته اشاره به طنز تونی کلینف در اینجا به واژه : "سوسیالیستی" اش، منظور اساس ناسیونال سوسیالیستی کیبوتص است که این مزارع اشتراکی را بر اساس وابستگی نژادی تنها برای صهیونیستها قابل استفاده بوده و اعراب را در میان خود نمی پذیرفتند.

\*\* سازمان نظامی ملی در سرزمین اسرائیل که در کشور اسرائیل با نام ایتسل «سازمان نظامی ملی» خوانده میشود یک سازمان شبه نظامی یهودی وفادار به ایدئولوژی صهیونیسم با اعتقادات بنیادگرایانه دینی همچنین نژادپرستانه علیه اعراب که در فلسطین تحت قیومیت انگلستان قبل از تاسیس رسمی رژیم اسرائیل تشکیل شده بود. این سازمان با انشعاب از سازمان هگانا، از ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۸ به همراه سازمانی دیگر بنام لچی فعالیت میکردند. ایرگون سازمان هگانا را به داشتن سیاست نرزش و سازشکاری در برابر اعراب متهم می ساخت و خواستار نشان دادن شدت عمل بیشتری در برخورد با آنان بود. از این روی، خود به انجام عملیات مستقل نظامی علیه آنان روی آورد. این سازمانها شاخه نظامی غیررسمی آژانس یهود را تشکیل میدادند.

با اعلام استقلال اسرائیل در سال ۱۹۴۸ میلادی و برپائی نیروهای دفاعی اسرائیل، هر سه جنبش زیرزمینی هگانا، ایتسل و لچی در ارتش اسرائیل ادغام شدند.

\*\*\* اشاره به کشتار پناهندگان و آوارگان فلسطینی اردوگاه صبرا و شتیلا در ۱۶ سپتامبر تا ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۲ و در طول جنگ داخلی لبنان است. که با محاصره اردوگاه توسط ارتش اسرائیل به فرماندهی آریل شارون و بنیامین نتانیاهو ( وزیر دفاع و فرماندهی کل ارتش آن دوران اسرائیل ) آغاز و نیروهای فالانژی لبنانی با ورود به اردوگاه اقدام به قتل عام پناهندگان غیر نظامی که بیشتر زنان و کودکان بودند کردند. تعداد کشته شدگان این کشتار تا ۳۵۰۰ نفر برآورد شده است.

### تولد صهیونیسم

انقلاب فرانسه یهودیت را آزاد کرد. مابین سال ۱۷۸۹، اتحاد آلمان و اتحاد ایتالیا، تقریباً حدود صد سال بعد بطور فیزیکی، اقتصادی و روشنفکری محله های یهودی نشین (گتو) ناپدید شد. مندلسون، هاینه و مارکس همه یهودی و شخصیت‌های برجسته فرهنگ آلمانی بودند. اما در روسیه تزاری، جایی که یوغ فنودالیسم هنوز وزن سنگینی داشت و سرمایه داری مدرن به سختی شکل میگرفت، یک آنتی سمینتسم (سامی ستیزی)\* گسترده وجود داشت و نسل کشی حتی شروع شده بود. زمانی که سرمایه داری قدیمی و ز هوار در رفته شد، بخصوص بعد از رکود بزرگ سالهای ۱۹۳۰، علیه همه دست آورد های دوران جوانی اش عقب گرد کرد. حال نه تنها به آسانی گتوها را بلکه خیلی بدتر اتاقهای گاز هم ملو از یهودیان کردند.

اما بین این دو دوره به مورد بدتری از یهود ستیزی در فرانسه منتهی شد. در ۱۸۹۵ افسر ارتش بنام دریفوس، محکوم به جاسوسی برای آلمان شد. پروسه دادرسی شبیه شکار جادوگران\*\* بود و منشاء تحریک کردن ارازل علیه یهودیان شد. این موج یهود ستیزی تولید جانبی مبارزه میان امپریالیسم اوج گرفته فرانسه و امپریالیسم آلمان بود. در پاریس آلمان یک ژورنالیست وینی سرشناس بنام تئودور هرتسل زندگی میکرد. از کل اضطراب عمومی هرتسل به این نتیجه رسید که یهود ستیزی یک پدیده طبیعی و غیر قابل اجتناب است. در ژوئن ۱۸۹۵ او مینویسد: "در پاریس همانگونه که از قبل گفته بودم، به یک طرز تفکر بازتر از یهود ستیزی نائل شدم؛ شروع کردم آنرا بصورت تاریخی فهمیده و ببخشم. بخصوص تشخیص دادم که چقدر تلاش بیهوده و بیمعنی است که با یهود ستیزی مبارزه شود".

هرتسل امیل زولا و دیگر فرانسوی هایی را به نقد کشید و در خط اول سوسیالیست‌هایی را که از دریفوس دفاع کردند. او گلايه کرد که یهودیان "حفاظت از خود را در پناه سوسیالیست ها و نابود گران نظم موجود جستجو میکنند (...). حقیقتاً آنها دیگر یهودی نیستند و حتی دیگر فرانسوی نیستند. آنها به احتمال زیاد رهبران آینده آناشیسیم اروپایی هستند". او استدلال کرد که یک جواب برای یهود ستیزی این است که یهودیان سرزمین هایی را که در آن ناخوانده هستند، رها کنند و کشور خویش را تاسیس کنند. او اظهار داشت که برای متحقق کردن این هدف "یهود ستیزان قابل اعتمادترین دوستان ... متحدان ما خواهند بود". به همین علت او پلوه وزیر داخلی تزار را ملاقات کرد. مردی که نسل کشی کیشینوف را در ۱۹۰۳ سازماندهی کرد. هرتسل تلاش کرد اینگونه برای او طعمه بگذارد که مهاجرت بخشی از یهودیان از روسیه می تواند جنبش انقلابی دشمن پلوه را تضعیف کند.

اگر آشتی ناپذیری (آنتاگونیسم) میان یهودیان و غیر یهودیان، به ظاهر طبیعی شده و اجتناب ناپذیر باشد، پس از آن نتیجه میشود که آشتی ناپذیری میان یهودیان و اعراب در فلسطین همچنین طبیعی و اجتناب ناپذیر است. اولین تعریف هرتسل از صهیونیسم این بود: "به خلق بدون سرزمین یک سرزمین بدون خلق دادن". زمانی که توجه او به این مطلب جلب گردیده شد که اعراب در فلسطین زندگی میکنند، هرتسل اینرا بدیهی استنباط کرد که بسادگی از شر آنها باید خلاص گردید. در ژوئن ۱۸۹۵ او مینویسد "ما سعی خواهیم کرد برای این خلق مستضعف در سراسر مرزها جادو کنیم، به این شیوه که ما مشاغل برای آنها در کشورهای ترانزیت پیدا کنیم و همزمان اما آنها را در کشور خودمان استخدام نکنیم". چه بیان ظالمانه ای از آرزوی پاکسازی قومی.

### اقتصاد بسته صهیونیستی

صهیونیست هایی که از اواخر قرن ۱۹ به فلسطین مهاجرت کردند، نمیخواستند که به الگوی اقتصادی سفیدهای آفریقای جنوبی نائل شوند. آنجا سفیدها سرمایه داران و سیاهان کارگران بودند. صهیونیستها فقط یک خلق یهودی را میخواستند. با در نظر گرفتن استانداردهای زندگی بسیار پایین اعراب در مقایسه با اروپاییها و یک بیکاری گسترده باز و مخفی، این هدف فقط میتوانست به گونه ای به انجام رسد که دسترسی اعراب به بازار کار یهودیان مسدود گردد. برای این مقصود به روش های مختلف متوسل شدند. اولاً صندوق ملی یهود بر طبق یک اساسنامه، بعنوان مالک یکی از بخش های بزرگ سرزمین در اشغال یهود شد، از جمله بخش بزرگ تل آویو، که فقط یهودیان در این سرزمین اجازه کار داشتند. دوماً تمام اعضای اتحادیه های کارگری صهیونیستی، هیستادروت (اتحادیه سراسری کارگران یهودی) میبایستی دو شهریه پرداخت کنند، یکی برای حفاظت از نیروی کار یهودی و دومی برای حفاظت از محصولات کار یهودی. هیستادروت اعتصاب علیه کالاها باغداران میوه که کارگران عرب در آن مشغول به کار بودند را سازماندهی کرد و باغداران را مجبور به اخراج این کارگران کرد. همچنین این یک تصویر روزانه بود که مرد های جوان یهودی در بازارهای یهودی در میان فروشندگان سبزیجات و تخم مرغ در حال گردش دیده شوند. وقتی آنها به کسی تنه میزدند بر حسب اتفاق یک زن عرب بود! و روغن آتش را روی سبزیجات میریختند و تخم مرغ هارا تخریب میکردند.

من خود به خاطر میاورم که چگونه یک کافه در تل آویو مورد حمله قرار میگرفت و تقریباً بطور کامل تخریب میشد، بعد از اینکه شایعه میشد که یک عرب در آشپزخانه بعنوان ظرف شور مشغول به کار است. من همچنین بخاطر میاورم تظاهرات های مکرر بر علیه نایب ریس دانشگاه عبری اورشلیم دکتر ماگنوس در دوره دانشجویی من از ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹. دکتر ماگنوس یک یهودی آمریکایی و لیبرال بود و تنها جرئت این بود که مستاجر یک مالک عرب بود.

### وابستگی به امپریالیسم

با این آگاهی که آنها با مقاومت فلسطینیان مواجه میشوند، برای صهیونیست ها واضح بود که آنها به کمک هر قدرت امپریالیستی وابسته بودند که در هر لحظه بزرگترین نفوذ را در فلسطین در اختیار داشتند.

در ۱۹ اکتبر ۱۸۹۸ هرتسل به کنستانتین پول (م. استانبول) برای یک ملاقات رسمی با قیصر ویلهلم سفر کرد. در آن دوره فلسطین هنوز بخشی از امپراتوری عثمانی بود که این امپراتوری خود متحد آلمان بود. هرتسل به قیصر توضیح داد که یک شهرک

صهیونیستی در اسرائیل نفوذ آلمانی ها را تقویت میکند، چرا که صهیونیسم مرکزش در اتریش است که شریک امپراتوری آلمان است. او یک وسوسه دیگر را نیز تبلیغ کرد: "من توضیح دادم که ما نفوذ احزاب انقلابی در میان یهودیان را مسدود خواهیم کرد". در اواخر جنگ جهانی اول هنگامی که واضح شد فلسطین توسط بریتانیای کبیر سقوط میکند، رهبر سابق صهیونیستها، خاییم وایزمن با وزیر خارجه بریتانیا آرتور بالفور باهم مرتبط شدند و از این ارتباط یک بیانیه در ۲ نوامبر ۱۹۱۷ منعقد گردید که برای یهودیان یک میهن در فلسطین را تضمین میکرد. سر رونالد اشتورس اولین حاکم نظامی بریتانیا در اورشلیم تشریح کرد، صهیونیسم "تعهد برای او به مثابه اهدا کننده همچنین برای تحویل گیرنده بعنوان برکت و رحمت است، چرا که این تعهد برای انگلستان یک وفاداری اولستری\*\*\* یهودی کوچک در میان یک دریا از پتانسیل دشمنی عربی خلق میکند". صهیونیستها در فلسطین، اورانین [والی بریتانیای کبیر در ایرلند شمالی] شدند.

در طول جنگ جهانی دوم واضح شد که بریتانیای کبیر نقش برتری خود را در خاور میانه در برابر ایالات متحده آمریکا از دست میدهد. بن گورین رهبر آن دوره صهیونیسم به همین خاطر عجله داشت به واشنگتن برود، تا یک صف از قراردادها را با ایالات متحده محکم کند. اسرائیل حال قابل اعتمادترین ماهواره ایالات متحده است. این دلیل خودش را دارد وقتی که آمریکا کمکهای مالی بیشتری به اسرائیل کوچک در مقایسه با هر سرزمین دیگری در جهان پرداخت کند. اسرائیل همچنین بزرگترین دریافت کننده کمک تسلیحاتی آمریکا است.

## هولوکاست

لئو تروتسکی بر بریت فاشیسم را آشکارا درک کرده بود و نابودی یهودیان را پیشبینی کرده بود. در ۲۲ دسامبر ۱۹۲۲ او مینویسد: "میشود سرنوشت یهودیان را در شروع ناگهانی جنگ آینده به آسانی تصور کرد. اما حتی بدون جنگ، مرحله بعدی گسترش ارتجاع جهانی حتماً ریشه کنی فیزیکی یهودیان را معنی میدهد. فقط بسیج شجاعانه کارگران علیه ارتجاع، تاسیس گردانهای کارگری، مقاومت مستقیم فیزیکی علیه باندهای فاشیستی، افزایش اعتماد به نفس، فعالیت و شجاعت در طرف ستمدیدگان میتواند یک تغییر توازن قدرت را باعث شود که موج جهانی فاشیسم را متوقف کند و یک فصل جدید در تاریخ انسانیت بگشاید." تا جنگ جهانی دوم، صهیونیسم در میان اکثریت عمده یهودیان در سراسر جهان، بویژه میان طبقه کارگر یهودی بندرت هوادار داشت. برای مثال در لهستان جایی که در آن بزرگترین اجتماع یهودی در اروپا مقیم بود، در دسامبر ۱۹۳۸ و ژانویه ۱۹۳۹ در ورشو، لودز، کراکوف، لوف، ویلنیوس و شهرهای دیگر انتخابات محلی شروع شدند. یک اتحادیه از سازمانهای کارگری سوسیالیستی و ضد صهیونیستی ۷۰٪ از رای ها را در محلات یهودی نشین بدست آورد و ۱۷ تا ۲۰ کرسی در ورشو را بدست گرفت، و این در حالی بود که صهیونیستها فقط ۱ کرسی را بدست آوردند. همه چیز برق آسا بواسطه هولوکاست تغییر کرد. در اروپا بندرت یهودی وجود دارد که فقدان یکی از اعضای خانواده اش را ضجه نزند. من بخاطر میاورم که خاله من اهل گودانسک کمی قبل از شروع ناگهانی جنگ از ما در فلسطین دیدار کرد. باقیمانده آشنایان او را من نمیشناختم اما آنها به همراه دیگران در هولوکاست ناپدید شدند. یک دختر خاله من که او را خیلی خوب میشناختم با همسر و فرزند ۵ ساله اش کمی قبل از جنگ به اروپا نقل مکان کرد که همه آنها در اتاقهای گاز کشته شدند. امروز اکثریت باقی مانده یهودیان صهیونیست هستند و این تماماً قابل فهم است.

## فاجعه (نکبت)

این واژه مورد استفاده فلسطینی ها برای اشاره به ایجاد دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ است. از آنزمان ۳ جنگ ۱۹۴۸، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ بین اعراب و اسرائیل منجر به یک پاکسازی عظیم از فلسطینیان شده است. امروز ۳.۴ میلیون آواره فلسطینی وجود دارد، بمراتب بیشتر از تعداد فلسطینیانی که در سرزمین اجدادی خود زندگی میکنند. آمار تقسیم اراضی حذف آنها را اثبات میکند: در ۱۹۱۷ یهودیان ۲.۵٪ از اراضی کل کشور را در اختیار داشتند، در ۱۹۴۸ این آمار ۵.۷٪ بود و امروز ۹۵٪ از مرزهای درونی قبل از ۱۹۶۷، در حالی که اعراب تنها ۵٪ از آن خود دارند. این یکی از تراژیک ترین وقایع تاریخ است که یک خلق تحت ستم مثل یهودیان که توسط بربریت نازی زجر کشیدند، به یک خلق دیگری - فلسطینیان، کسانی که در هولوکاست هیچ تقصیری بر گردان ندارند، ظلم و ستم و بربریت اعمال دارند.

## راه حل

فلسطینیان قدرتی در اختیار ندارند که خود را رهایی بخشند، آنها حتی قدرت مبارزه برای اصلاحات جدی را ندارند. شرایط آنها در مقایسه با سیاهان در آفریقای جنوبی که به اصلاحات مهمی نائل شدند متفاوت است. آنها آپارتاید را به لرزه در آوردند، حق رای بدست آوردند و یک رییس جمهور سیاه را انتخاب کردند. اگرچه درست است که آپارتاید اقتصادی همچنان مثل قبل برقرار است. ثروت متمرکز شده در دست یک تعداد کمی از سفیدها است که تعداد کمی از سیاهان را همکار خود کرده اند. اکثریت قریب به اتفاق از سیاهان همچنان مثل قبل در فقر رقت انگیز زندگی میکنند. سیاهان آفریقای جنوبی غیر قابل مقایسه قویتر از فلسطینیان هستند. اولاً سیاهان ۵ تا ۶ برابر سفیدها در آفریقای جنوبی هستند. در حالیکه تعداد فلسطینیان تقریباً برابر با اسرائیلی ها است (اکثریت فلسطینیان آواره شده اند). دوماً کارگران سیاه، ستون فقرات اقتصاد آفریقای جنوبی را تشکیل میدهند، در حالیکه فلسطینیان فقط یک نقش حاشیه ای ایفا میکنند. کوساتو یکی از قدیمی ترین سندیکاهای آفریقای جنوبی است که نقش مرکزی در از بین بردن آپارتاید ایفا کرد. فلسطینیان سازمان سندیکایی قابل مقایسه ای ندارند. اگر یک موقعیت وجود داشته باشد که با تئوری انقلاب مداوم تروتسکی بصورت کامل مطابقت کند پس آن موقعیت فلسطینیان است. او مستدل میکند که هیچ مطالبات دموکراتیک، هیچ رهایی ملی ممکن نخواهد شد بدون انقلاب کارگری. کلید سرنوشت فلسطینیان و همه انسانهای دیگر در خاورمیانه در دست کارگران عرب یافت میشود، که مرکز اصلی آن مصر و در وسعت کمتری در سوریه، عراق، لبنان و دیگر کشورها قرار دارد. تراژدی این است که پتانسیل طبقه کارگر عربی بعثت اثرات زیان بار استالیونیسم متحقق نشد، چراکه این اثرات چپ را در خاورمیانه مدت زمان طولانی تحت سلطه داشت. آنها استالیونیستهایی بودند که بمثابه درگشایندگان برای حزب بعث و صدام حسین در عراق فعال شدند، اسد و حزب بعث سوریه را در رسیدن به قدرت کمک کردند و در مصر برای ناصر و سپس اسلامیستها راه را باز کردند.

یک انقلاب طبقه کارگر عربی برای امپریالیسم و صهیونیسم یک پایان را آماده میکند. این دورویی محض است ادعا شود که این بمعنی یک تهدید برای یهودیان در منطقه است. زمانیکه رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی حاکمیت داشت، هواداران آن اظهار داشتند که اتحادیه ملی آفریقا برای قتل عام کردن سفیدها دست بکار میشود. هرگز اینگونه چیزی اتفاق نیفتاد.

### یادداشت‌های ترجمه:

\* آنتی سمیتیسم

با وجودی که در طول متن این واژه به معنی یهود ستیزی ترجمه شده، و منظور تونی کلیف هم از این واژه همین مفهوم بوده، اما بر این باوریم که این مفهوم میبایست به سامی ستیزی ترجمه شود زیرا اولاً از لحاظ واژه شناسی دقیقاً همین معنی را میدهد، همچنین از لحاظ جغرافیایی تمام ساکنین صحرای سینا در شمال شرقی مصر تا فلات بین النهرین در عراق از لحاظ انسان شناسی و قوم شناسی سامی نژاد هستند و از لحاظ سیاسی نیز نژاد پرستی ضد اعراب، سامی ستیزی میباشد. اما هژمونی نولیبرالیستی قدرت های امپریالیستی، گفتمان حاکم بر ادبیات سیاسی، خبری را چنان تحت تاثیر خود دارد که این مفهوم تنها به معنی یهود ستیزی تعبیر شود که این کارکرد را دارد:

— یهودیت به نژاد تبدیل میشود و زمانی که اسرائیل کشور یهودیان باشد و نه فلسطین اشغالی توسط صهیونیستها، نقد اسرائیل برابر نقد یهودیت و در نتیجه نژاد ستیزی است.

\*\* اشاره به دادگاه های تفتیش عقاید در قرون وسطی، که توسط کلیسا علیه دگراندیشان و منتقدین نظم دینی در اروپا برپا میشد.

\*\*\* اولستر

یکی از استان های ایرلند است که در قسمت شمالی این کشور واقع شده است ( ایرلند شمالی ). دلیل این مقایسه در این است که از لحاظ تاریخی ساکنین اولستر وفادار به اشغالگران بریتانیایی بر علیه جمهوری خواهان ایرلند ( ایرلند جنوبی ) در طول تمام سالهای اشغال ایرلند میجنگیدند و بریتانیا همیشه حضور اشغالگرانه خود را در ایرلند دفاع از اقلیت پروتستان اولستر تعریف میکرد. در واقع حاکم نظامی اورشلیم خاورمیانه را به ایرلند و اسرائیل را به اولستر تشبیه کرده است.

## NAKBA 1948 - 2018

